

پرواز بر فراز مُلک سلیمان

نگاهی به زندگی سراسر مجاهدت **سردار شهید قاسم سلیمانی** از دوستی با طلبه مشهدی قبل از انقلاب تا حذف داعش، امنیت مرزهای شرقی و کمک به سیل زدگان



جواد نوابیان رودسری – بر ایام سخت است که به مناسبت شهادت مردی قلم به دست بگیریم و بنویسیم که عزت، غیرت و شجاعت، در سیمای دلنشین او معنایی واقعی می‌یافت؛ آیا این رخت‌های عزایی که بر تن داریم، برای اوست؟ چگونه می‌توان باور کرد فقدان رادمردی را که شرافت امت اسلامی و غرور ملت ایران را ضمانت می‌کرد؟ آیامی‌توان پذیرفت عروج سرداری را که نامش، فخر اسلام بود و مرامش، آزادی‌گی و حمایت از محرومان؟ آن عظیم‌ست‌رگ، آن نامدار جاویدان، آن شجاع نستوه، آن شکوه‌پایدار، آن سرو بلند بالای غیرت، شهید شهید حاج قاسم سلیمانی، از آن گوهرهای نابایی بود که تاریخی هویت هر ملت، محتاج به آن‌هاست. بگذاردید طور دیگری بگوییم؛ همین حاج قاسم‌ها هستند که تاریخ می‌سازند؛ تاریخ افتخار یک امت

را. آن‌ها کوه‌های بلندی هستند که زمین را با تمام عظمتش، پابرجا نگه می‌دارند. آن‌ها ترجمان همه خوبی‌هایی هستند که بشریت ظرفیت دارا بودنشان را دارد اما همه این توصیف‌های زیبا و آفرین‌ها، تمام این نغث‌ها و تکریم‌ها، ذره‌ای از داغ سردار محبوب نمی‌کاهد؛ او که عمری را با مجاهدت گذراند و شهادت، ثمره و پاداش این حیات پر بار بود.

■ مرید استاد شهید کامیاب

اگر قرار باشد از زندگی بزرگمردی مانند حاج قاسم بنویسیم، در ست نیست که نامی از زادگاهش به میان نیاوریم؛ سردار ما در «قنات ملک»، جایی در شهرستان رابر از توابع کرمان به دنیا آمد؛ سال ۱۳۳۵. کودکی و نوجوانی و اوایل جوانی‌اش در همین خطه گذشت. وقتی در دبستان را در رابر تمام کرد، رفت و در کرمان مشغول کار شد و بعد به عنوان پیمانکار شرکت آب، به زادگاهش برگشت. همان روزها بود که با یک روحانی انقلابی و جوان اهل مشهد آشنا شد؛ سید رضا کامیاب. این دوستی زندگی قاسم سلیمانی را تغییر داد. کامیاب برایش از انقلاب و رسالت شیعه بودن می‌گفت؛ حرف‌هایی که در دل پاک‌روستازاده کرمانی، غوغایی به پا می‌کرد. سید رضا کامیاب، طلبه مشهدی محبوب حاج قاسم که ماه‌های رمضان برای تبلیغ به کرمان می‌رفت، بعد از انقلاب نماینده مردم مشهد در مجلس شورای اسلامی شد؛ اما دوستی‌اش با حاج قاسم برقرار ماند تا این که در یکی از روزهای سال ۱۳۶۰، گلوله منافقین، سینه آقاسید را هدف گرفت و او، شربت شهادت نوشید. با این حال، آقاسید پیش از شهادتش، حاج قاسم را با استادش آشنا کرد؛ استادی که جاذبه شخصیت او در خاطر حاجی ماند و به تدریج، مرید او شد؛ آیت‌ا... سید علی خامنه‌ای.

■ عضو افتخاری سپاه

انقلاب که پیروز شد، حاج قاسم در کرمان به عضویت افتخاری سپاه پاسداران درآمد؛ هوش فوق‌العاده و توان بدنی او، خیلی زود ظرفیت عظیمش را برای فرماندهان سپاه آشکار کرد؛ حاجی فرمانده پادگان قدس سپاه در کرمان شد؛ این هم از آن اتفاقات جالب تاریخ است؛ شروع فرماندهی در پادگان قدس و شهادت در کسوت فرمانده سپاه قدس؛ آغاز و اتمامی چنین قدسی را فقط حاج قاسم سلیمانی باید. هنوز کار آموزش نیروها در جریان بود که دشمن یعنی، به مرزهای ایران تاخت. غیرت و مردانگی جوانان انقلابی، به یوته از آمیزش سپرده شد.

حاج قاسم همان تعداد نیرویی را که آموزش داده بود، در قالب چند گردان سازمان دهی کرد و رفت به جبهه و یکراست به سوئسگرد فرستاده شد؛ محور «مالکیه». از آن به بعد، حاج قاسم جوان را می‌شد در تمام محورها دید؛ دوستانی داشت که با همه دنیا عوضشان نمی‌کرد؛ یکی شان احمد کاظمی بود. حاج قاسم با بر و بچه‌های سپاه کرمان، در عملیات‌های راهبردی مانند والفجر ۸، کارهایی کردند، کارستان. نام حاجی خیلی زود بر سر زبان‌رزمنده‌ها افتاد؛ فرمانده خوش‌قیافه کرمانی که با اخلاش، دل از همه می‌ربود و در عملیات‌های کربلای ۵ و ۴، حماسه‌ها آفرید.

■ فرمانده لشکر ۴۱ ثار...

هشت سال دفاع مقدس، با همه فراز و فرود و تـلـخـی و شیرینی‌اش تمام شد؛ حاج قاسم هم با یارانش بر گشت به کرمان؛ اما انگار هنوز اول کار بود؛ جنگ تمام شد، اما توطئه دشمن نه. اخلاش را که از افغانستان و مرزهای شرقی وارد کشور می‌شدند، امان مردم را بریده بودند. روزی نبود که خبر اقدامات تروریستی آن‌ها در منطقه منتشر نشود. حاج قاسم مأمور شد که سامانی به این اوضاع آشفته بدهد؛ او فرمانده لشکر ۴۱ ثار... بود. درگیری بچه‌های سپاه کرمان با اشرا مسلح و قاچاقچیان مواد مخدر، روز و شب نمی‌شناخت و حاج قاسم سلیمانی، به عنوان محور و هدایت‌کننده این عملیات، فعالانه در منطقه حضور داشت. در پرتو تلاش‌های او و مجاهدت‌های جان‌برکفان سپاه، منطقه رنگ‌آرامش را دید و خانواده‌های مظلوم روستاهای استان کرمان، خواب راحت را تجربه کردند. حاج قاسم، از همان ابتدا، تمرکزش بر

روی امنیت بود؛ انگار همه مسئولیت زندگی‌اش در تأمین امنیت برای مردم خلاصه می‌شد. وقتی خبر اقدامی تروریستی یا شرارت‌آمیز را به وی می‌دادند، درنگ را جایز نمی‌دانست؛ آن قدر تلاش می‌کرد تا هم معلول و هم علت را، ریشه‌کن کند. رفتار او برای بسیاری از پاسداران جوان، یک الگوی تمام‌عیار بود.

■ مجاهد بدون مرز

سال ۱۳۷۹، رهبر انقلاب، حاج قاسم سلیمانی را به عنوان دومین فرمانده سپاه قدس منصوب کردند. حالا دیگر مجاهدت‌های حاج قاسم برای پاسداری از حقیقت، مرز نمی‌شناخت؛ او مبدل شده بود به حامی همه مسلمانان مظلومی که در اقصی نقاط عالم، در برابر ظلم داخلی و خارجی ایستاده‌اند؛ حاج قاسم، یک مجاهد



بدون مرز شده بود. با این حال، کسی او را نمی‌شناخت؛ اهل رسانه‌ای شدن نبود؛ ترجیح می‌داد آرام و بدون سر و صدا، وظیفه‌اش را انجام دهد. در آن سوی مرزها، در لبنان، در عراق، در افغانستان و جاهای دیگر، فراوان بودند غیرتمندانی که نیاز داشتند به دست‌های گرم حاج قاسم و آمیدی که با خودش به این سووآن سومی‌برد. آن روزها، هنوز کسی نمی‌دانست که حاج قاسم کیست و چه می‌کند؟ کسی خبر نداشت که برای زمین زدن جناح باطل و پیروزی جبهه حق، چطور از این سو به آن سوی عالم اسلام می‌شناید؟ اما رهبر انقلاب این‌ها را می‌دانستند؛ شاید به همین دلیل بود که وقتی در چهارم بهمن‌ماه سال ۱۳۸۹، حاج قاسم را به درجه سرلشکری مفتخر و بر روی سینه ستبر و مردانه‌اش، نشان ذوالفقار را احمالی کردند، او را «شهید زنده» نامیدند. واقعیت هم جز این نبود؛ هنوز زمان زیادی لازم بود تا دیگران بفهمند با فداکاری‌های حاج قاسم و نیروهای جان‌برکف او، چه خطر‌ها که از سر ملت گذشت و چه گرهِ‌های ظاهر آگوری که در جهان اسلام باز شد؛ آری، واقعا هنوز هم زمان لازم است تا آن‌را به تمامی دریا بیم.

■ جای پای مصطفی چمران

اواخر دهه ۱۳۸۰، حاج قاسم را مسلمانان دیگر کشورها، بهتر از ما می‌شناختند. در لبنان، حضور او یاد چمران را زنده می‌کرد؛ سال‌ها بعد، در مصاحبه‌ای که یکی از مهم‌ترین گفت‌وگوهای تاریخ انقلاب محسوب می‌شد، سردار از تنهایی حزب‌ا... از آن شب خوف‌انگیز در بیروت و از تنهایی سید مقاومت در جنگ ۳۳ روزه گفت و همراهی خودش با شهید عماد مغنیه را عیان کرد. آن وقت بود که همه فهمیدند، حاج قاسم ایران، حاج قاسم لبنان و عراق و یمن و... هم هست. او، بی‌اغراق، یک پایه‌پیروزی مقاومت در جنگ ۳۳ روزه سال ۲۰۰۶ بود. عجیب‌نیست که صهیونیست‌ها این‌طور کینه او را به دل گرفتند؛ حاج قاسم و دوستانش، چرخ‌دنده‌های ماشین ایجاد خاورمیانه جدید را که کاندلیزا را ایس، وزیر خارجه وقت آمریکا و ابیهود اولمرت، نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی، پُـرُـش را می‌دادند، از جادآورند به کناری و به کناری انداختند و این، یعنی این‌جا، در این سوی عالم، فرزندان اسلام می‌گویند چه باید باشد و چه نباشد.

■ ناجی اربیل
سال ۱۳۹۳

بود؛ وحشت از داعش همه جا موج می‌زد؛ شایعه‌های مربوط به وحشی‌گری‌های آن‌ها همه جا پیچیده بود. عراق در آستانه بلعیده شدن توسط تکفیری‌های وحشی قرار داشت. مردم مظلوم عراق، مانند زمان جنگ خلیج فارس، سر نیزه‌های آمریکایی را روی گردنشان می‌دیدند؛ منتها این بار، دست آمریکا از آستین داعش بیرون آمده بود. مردمی خواست که در وسط آن مرکز، بماند و دیگران را به ایستادن ترغیب کند، کار هر کسی نبود. حاج قاسم اما، آفریده شده بود برای همین روزها. مرداد ۱۳۹۳، داعشی‌ها تاختند به عراق و مرکز اقلیم کردستان عراق؛ سردار قبلاً به باززانی درباره حمله داعش هشدار داده بود، اما اوقضیه راجدی نگرفت. داعش غارت‌کنان خودش را رساند به نزدیکی‌های اربیل. باززانی دست به دامن آمریکایی‌ها



شد تا هواپیمایی، نیروی زرهی یا مهابماتی ارسال کنند؛ اما آن‌ها ترجیح می‌دادند اقلیم کردستان هم برود توی حلق داعش. باززانی ناامیدانه با حاج قاسم تماس گرفت و او گفت که می‌آید. چقدر این کلمه برای کردهای عراق لذت‌بخش بود. خیلی‌ها دم از همراهی می‌زنند و نمی‌آیند؛ و قتش که می‌رسد، می‌روند دنبال سوراخ‌موش یا شاید عیاشی در سواحل فرانسه اما حاج قاسم مرد میدان بود. اربیل در محاصره داعش قرار داشت که خبر رسید سردار اسلام فقط با ۷۰ نیرو آمده است! کردها تردید داشتند؛ آیا می‌شود با این تعداد نیرو پیروز شد؟ ظاهراً اخیر نداشتند که نام حاج قاسم، کار چند لشکر را می‌کند. او با نیروهایش محاصره را شکست و خودش را به اربیل رساند. حالا حاج قاسم و رزمندگان‌اش، دوشادوش پیشمرگان کرد می‌جنگیدند و از نوامیس مسلمانان پاسداری می‌کردند. نام حاجی که در جبهه‌بخش شد، داعشی‌ها ترجیح دادند بروند عقب‌تر؛ می‌دانستند که سردار سلیمانی، مثل مرادش، کُزار است، فرار در کارش نیست. پیروزی اربیل، نام سردار را بیشتر سر زبان‌ها انداخت؛ حالا دیگر همه او را می‌شناختند و دوستش داشتند.

■ سردار زینبی

سوریه میدان کارزار با بعدی بود. وقتی داعش، جبهه النصره را کنار زد و عملاً شمال سوریه را در اختیار گرفت، پشت خیلی‌ها لرزید؛ اما حاج قاسم جزو آن‌ها نبود. داعشی‌ها در حلب و رقه به همه جنگ و دندان‌نشان می‌دادند؛ نوزاد را کباب می‌کردند و زیر پلو، جلوی پدرش می‌گذاشتند؛ می‌کشتند، می‌بردند، تجاوز می‌کردند؛ حالا دیگر شمر هم جلو دارشان نبود؛ هر چند در رفتار دست کمی از او نداشتند. سردار بی‌قرار ما، رفت به سوریه که کاری کند برای مظلومان. وقتی رسید به دمشق، انگار ورق برگشت؛ سوری‌ها حالا می‌دانستند که حامی دارند؛ مگر می‌شد به حرف حاج قاسم اعتماد نکرد؟ حاجی در برخی محورها شخصا حاضر می‌شد؛ وقتی نیروهایش به «بو کمال» رسیدند، آن‌جا بود تا جبهه را از نزدیک فرماندهی کند؛ او مرد پشت میزهای قشنگ نشست و باد گول‌خور و در جزای شمسی پهلوانی خواندن نبود؛ مستقیم می‌رفت به میدان تا دم به دم نیروهایی بدهد که جان بر سر هدف مقدس گذاشته‌اند. تصاویر آن روزها، دست سردار را روی دوش نوجوانانی نشان می‌دهد که هنوز پشت لبشان سبز نشده است؛ این یعنی انتقال همان ارزشی که اروپایی‌ها، حتی اگر بمیرند هم معنایش را نمی‌فهمند. حاج قاسم که به منطقه می‌آمد، هم خودی‌ها کار را اتمام شده می‌دانستند و هم دشمن؛ دیگر هیچ کس را یاری ا مقابله در برابر مردان سردار که با بانوی کربلا، زینب کبری (س)، پیمان وفاداری بسته و در مرام، به مولایشان حسین (ع) اقتدا کرده بودند، نبود.

■ سیل فروردین ۹۸

سردار در عراق و سوریه، فقط به دنبال سامان دهی جبهه مقابله با داعش نبود؛ او را باید مصداق بارز «اَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ رَحْمَةً بَیْنَهُمْ» بدانیم. تمام تلاشش این بود که بین عراقی‌ها آشتی برقرار و اوضاع روابط سوری‌ها با یکدیگر را به سامان کند. وقتی زلزله و سیل، سرزمین مادری‌اش را تهدید کرد و مردم نیازمند حضورش شدند، آمد تا در کنار آن‌هایی باشد که دوستان دارند. مانند حضور او میان سیل زدگان خوزستانی در فروردین ۹۸ و دستور ویژه او برای استقرار موب‌های اربعین در مناطق سیل زده و کاهش آلام سیل زدگان. او در چنین برهه‌هایی به کمک مردم سرزمینش می‌شناخت، تا مانند چمران، محشور باشد با بندگان مظلوم و نیازمند خدا، تا با ثروتمندان شکم‌پرست و پرمدعا، هم سفره نشود، تا دمی نیاساید برای آسایش خلق. آیا مزد این همه، شهادت نیست؟

حاج قاسم

به روایت حاج قاسم...

به همه مردم بگویند که خدمتکاران، حسین وار جنگیدند

به همه مردم بگویند، به مادران شهدا، به پدران شهدا، به اسیران و به مقتودین و به حزب‌ا... بگویند که خدمتکاران، فرزندان تان، حسین وار جنگیدند که پیش کسوت نبرد بودند. به آن‌ها بگویند نگران نباشید که جمعی در خدمت‌شان بود، مسافر بودند و به قافله پیوستند. به آن‌ها بگویند و پیام ببرید از جبهه که آن‌ها در دعا‌هایشان شاید یک یا دو خواسته دنیایی داشتند. به خدا قسم! همه آن‌ها با گریه آن‌را می‌خواستند که، خدایا! ما بهشت را بر این دنیا ترجیح می‌دهیم. که ما خون‌بهای این باشیم که برویم و این ملت از پیروزی و فتحی که به دست می‌آید، خندان باشند. می‌گفتند ما برویم و ما نباشیم که امام، خدای ناکرده نگران و ناراحت باشد. آرزوی دنیوی‌شان این بود که ملت ایران شاد و خندان باشد. امام شاد باشد و شاید آرزوی دنیوی دیگری هم داشتند و آن، بوسیدن قبر مظلوم، غبار گرفته و محاصره شده اباعبدالله... الحسین (ع) بود. حتماً این هم آرزوی‌شان بود و قطعاً به آرزوی‌شان رسیده‌اند. این خون‌ها، خون‌بهای بسیار گران قدری بود. فتحی که حاصل شد و زمینه‌ای که باز کرده، این فتح برابری می‌کند با تمام سال‌های نبرد دمان و با تمام سال‌های جنگ مان.

[حاج قاسم (جستاری در خاطرات حاج قاسم سلیمانی)؛ مزآبادی علی اکبر؛ انتشارات بازهر (س)؛ ۱۳۹۴؛ ص ۱۱۹]



■ مامی گوینم بالاتر از سرخی رنگی نیست

دنیا نشان داد که هر زمانی که یقینی حاصل بکند ما پیروزی می‌شویم، آن‌ها چهره خبثت خودشان را نشان می‌دهند. آمریکا ناوگان کشتی می‌کند، هواپیما وارد می‌کند. ما می‌دانیم هواپیما‌ها برای چیست و ما می‌دانیم ناوگان‌ها برای چیست. ولی ما باید مصمم و محکم باشیم، بالاتر از سیاهی رنگی نیست. ما می‌گوییم بالاتر از سرخی رنگی نیست. ما می‌گوییم افتخارمان شهادت است و افتخارمان جنگیدن و کشته شدن در راه اسلام و خداست. بنابراین چه باک آمریکا توی میدان باشد یا صدام باشد. برای ما بسیار زیباست که دشمن اصلی که در پشت پرده زندان‌های خونین و کثیف خودش را مخفی کرده، نمایان شود.

[حاج قاسم (جستاری در خاطرات حاج قاسم سلیمانی)؛ مزآبادی علی اکبر؛ انتشارات بازهر (س)؛ ۱۳۹۴؛ ص ۱۳۱]

■ ایران هزاران سازمان مثل

حزب‌ا... و میلیون‌ها انسان مانند عناصر حزب‌ا... دارد

ما هیچ وقت نمی‌گوییم دشمن به ما حمله نمی‌کند. ممکن است حرکتی را تا به جا انجام بدهد، ولی ما برای هر حرکت دشمن آماده ایم و هر ضربه‌ای که بخوانند علیه جمهوری اسلامی وارد کنند، تا کام و محکوم به شکست است. آن‌ها ممکن است عملی را انجام دهند، ولی نمی‌دانند نتیجه آن چه می‌شود و میزان موفقیت خود را نمی‌توانند حدس بزنند. هیچ حادثه‌ای که دشمن آن را امتحان کرد، سخت‌تر و شدیدتر از جنگ ۳۳ روزه لبنان نمی‌باشد و هیچ دشمنی کلاسیک‌تر و ورزیده‌تر از اسرائیل نبود. آن‌ها در کمال ناباوری دیدند که قوی‌ترین ارتش دنیا به دست یک مجموعه کوچک به نام «حزب‌ا...» شکست خورد و منهدم شد. ایران هزاران سازمان مثل حزب‌ا... و میلیون‌ها انسان مانند عناصر حزب‌ا... در وجود خود دارد. حقیقتاً این ملت با اتکا به خداوند تبارک و تعالی، ملتی شکست‌ناپذیر است و با ایمان به ائمه معصومین (ع) و اطمینان از نصرت خداوند به راه خود می‌رود.

[حاج قاسم (جستاری در خاطرات حاج قاسم سلیمانی)؛ مزآبادی علی اکبر؛ انتشارات بازهر (س)؛ ۱۳۹۴؛ ص ۱۵۱]

■ آقا رادعا کنید

«آقا» رادعا کنید برای مسئولیت‌سنگینی که به عهده‌اش است. در این دنیای پرتلاطم و سختی که امروز ایشان با آن مواجه هستند، در داخل و خارج؛ دوستان نادان و دشمنان قسم‌خورده مجهز و مسلح و نفاق، آن‌شاء... خدا ایشان را کمک کند. عمر طولانی و نفوذ کلام بیشتری به ایشان بدهد و قلب‌ها را در تسخیرش قرار دهد.

[حاج قاسم (جستاری در خاطرات حاج قاسم سلیمانی)؛ مزآبادی علی اکبر؛ انتشارات بازهر (س)؛ ۱۳۹۴؛ ص ۴۷]

